

تفسیر قرآن کریم (۴)

سوره بقره، آیات ۲۱-۲۴

استاد محمدتقی مصباح یزدی

تحقیق و تنظیم: اسماعیل سلطانی*

چکیده

مقاله حاضر تفسیر آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره بقره است. این آیات درباره راه تحصیل تقوا، آفرینش آسمان‌ها و زمین، توحید و اثبات اعجاز قرآن است. حاصل تفسیر این آیات عبارت است از: آیه ۲۱: راه به دست آوردن تقوا، عبادت است. موجودات عالم، خدا را تکویناً عبادت می‌کنند ولی بندگی انسان با علم و اراده و اختیار است. آیه ۲۲: زمین به سان بستری مناسب برای آسایش انسان و آسمان همانند ساختمان عالم و مبدأ آب است و آب مبدأ اصلی گیاهان و روزی‌هاست و با توجه به این نعمت‌ها که حیات و بقای انسان بدان وابسته است، انسان از شریک و مثل قرار دادن برای خدا منع شده است. آیه ۲۳: خداوند از معترضان و منکران قرآن می‌خواهد که اگر در الهی بودن آن تردید دارند، سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن بیاورند. آیه ضمن دعوت به همانندآوری (تحدی)، بر اعجاز قرآن دلالت دارد. معجزه کاری است خارق العاده، غیر وابسته به علل طبیعی، فوق توان بشر و مقرون به ادعای نبوت و با سایر امور خارق العاده و نیز کرامات فرق دارد. علت مباشر معجزه، انبیا و علت با واسطه آن خداوند است. قرآن از جهت نظم و اسلوب منحصر به فرد، نداشتن اختلاف، امی بودن آوردنده و به لحاظ معنی و محتوا معجزه است. آیه ۲۴: عبارت «وَلَكِنْ تَفْعَلُوا» ضمن تحریک، بر اعجاز غیبی قرآن دلالت می‌کند و خبر می‌دهد که بشر هرگز نخواهد توانست سوره‌ای مانند قرآن بیاورد. به علاوه، منکران نزول قرآن را تهدید کرده، از جهنمی که آتش‌گیره آن خود مردم و سنگ‌ها هستند، بیم می‌دهد.

کلید واژه‌ها: تفسیر سوره بقره، آفرینش آسمان‌ها و زمین، نفی شریک از خدا، اعجاز قرآن، آیات تحدی، وجوه اعجاز قرآن.

مقدمه

در آیات پیشین به پاره‌ای از ویژگی‌های منافقان اشاره شد و اینکه آنان نه تنها ایمان نمی‌آورند، بلکه آن را سفاقت می‌دانند و اگر در ظاهر ادعای ایمان دارند، برای رسیدن به مقاصد دنیوی خودشان است. از این‌رو نکوهش شدند و کار آنان به تجارت بی‌سود و وضع آنان به کسی تشبیه شد که در تاریکی برای یافتن راه، آتشی می‌افروزد و خدا آن را خاموش می‌گرداند، و به‌سان کران و لالان و کورانی دانسته شدند که از ابزار شناخت بهره‌ای ندارند و همانند کسانی‌اند که در نهایت وحشت و حیرت به‌سر می‌برند. در ادامه، خداوند متعال همهٔ انسان‌ها را به عبادت خویش فراخوانده، راه تحصیل تقوا را می‌نمایاند و بر نفی هر گونه مثل و ماندی برای خدا تأکید می‌کند. سپس منکران و تردیدکنندگان الهی بودن قرآن را، به همانندآوری سوره‌ای همانند سوره‌های قرآن دعوت نموده، در ادامه با تحریک از آنان می‌خواهد که اگر توان هماوردی قرآن را ندارند، از آتشی که هیمة آن مردمان و سنگ‌ها هستند بترسند و ایمان بیاورند.

تفسیر آیات

یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره: ۲۱)؛ «ای مردم، خدای خویش را که شما و پیشینیان شما را آفریده بپرستید، باشد که پرهیزگار شوید».

در ابتدای سوره بقره خداوند مردم را به سه دسته تقسیم نمود: متقین، کافرین، منافقین؛ و در ضمن اوصاف متقین فرمود: **أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ در آخر این آیه می‌فرماید: «لعلکم تتقون»، چون رستگاری منتهای آرزوی هر شخص سلیم‌النفسی است، وقتی انسان اوصاف هر سه دسته را دید، میل پیدا می‌کند

که جزء متقین باشد. این آیه راه تقوا را نشان می‌دهد و می‌فرماید که خدا را عبادت کنید شاید پرهیزکار گردید.

دعوت به عبادت و پرستش خداوند سرلوحه دعوت انبیای الهی است. قرآن می‌گوید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل: ۳۶)؛» و هر آینه در هر امتی پیامبری برانگیختیم که خدای را بپرستید و از طاغوت [هر معبودی جز خدا] دوری جوید. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (انبیاء: ۲۵)؛» و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.»

نکات آیه

عبادت و عبد از یک ریشه‌اند، اما اینکه کدام یک از دیگری گرفته شده، شاید بتوان گفت: اول انسان به معنای اسمی توجه کرده است و فعل را از مفهوم اسمی گرفته است. پس عبادت یعنی بندگی کردن و کار بنده را انجام دادن و عبد یعنی بنده. مفهومی که از عبد بودن در اذهان است این است که انسانی ملک انسان دیگری باشد و مالک بکوشد از او بهره برداری کند. در قرآن هم عبد به همین معنا آمده است: «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (نحل: ۷۵)». در زبان عربی و عرف جامعه نزول قرآن، مملوک را عبد یا بنده و مالک را مولی می‌نامیدند. بنابراین، مولی می‌توانست مالک کارهای اختیاری بنده باشد و از او بهره ببرد و بنده هم وظیفه داشت در این محدوده خود را در اختیار مولی قرار دهد، ولی در سایر جهات وجودی مالک او نبود و حق تصرف نداشت.

این مفهوم به شکل کامل ترش درباره موجودات و خصوصاً انسان نسبت به خداوند متعال صادق است؛ یعنی خداوند علاوه بر اینکه مالک افعال ماست، مالک وجود ما و آنچه داریم نیز هست، و هر شأنی از شئون ما به اراده خدا و تحت سیطره و تسلط اوست. هر انسانی در برابر خداوند به معنای واقعی کلمه عبد است و خداوند متعال به تمام معنا ربّ اوست و کسی که عبد شد، هر چه از او سر بزند، آثار بندگی اوست.

بنابراین، عبادت از آثار تکوینی همه موجودات است؛ یعنی هر اثری از هر موجودی صادر شود، از آثار مملوکیت او و ربوبیت خداوند است. نور افشانی خورشید، حرکت زمین، جاری شدن آب‌ها، رویدن گیاهان و امثال آن همه و همه از آثار بندگی تکوینی موجودات است: وَ لَکَ أُسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا (آل عمران: ۸۳)؛ «و حال آنکه هرکه [و هرچه] در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم او [خدا] هستند». فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنِّيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت: ۱۱)؛ «پس به آن [آسمان] و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید، گفتند: فرمانبردار آمدیم». ولی در میان موجودات انسان دارای امتیاز خاصی است و آن اینکه افعال انسانی با علم و اراده از او صادر می‌شود و کمال او هم در انجام افعال اختیاری صحیح است. در نتیجه، بندگی هنگامی برای انسان موجب کمال و سعادت می‌شود که اختیاری باشد و نهایت سیر انسان بدانجا بینجامد که حقیقت بندگی اختیاری سراسر وجود او را فراگیرد و هیچ‌گونه استقلال‌ی در هیچ شأنی از شئون زندگی برای او باقی نماند. از اینجا سرّ اینکه یکی از آیات شریفه علت و غایت خلقت انسان را عبادت و بندگی معرفی می‌کند، روشن می‌شود: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶)؛ «و پریان و آدمیان را نیافریدم مگر تا مرا [به یگانگی] بپرستند».

رسیدن به این مقام جز از راه تمرین و کوشش در مسیر بندگی خداوند میسر نیست. خداوند می‌فرماید: أَلَمْ أُعْهِدْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس: ۶۰ - ۶۱)؛ «ای فرزندان آدم، آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را نپرستید که او شما را دشمنی است آشکار؟ بلکه بنده من باشید که این راه راست است». پس راه راست انسانیت برای رسیدن به عالی‌ترین هدف انسانی، بندگی خداوند است و از اینجا روشن می‌شود که چرا سرلوحه دعوت همه انبیا دعوت به عبادت و بندگی خدای یگانه است؛ چون راه درست این است که انسان در همه امور معنوی و مادی، اخروی و دنیوی، فردی و اجتماعی راهی را که مظهر عبودیت خداوند است بپیماید. در اسلام که کامل‌ترین ادیان آسمانی است، خداپرستی به نحو کامل ترش

در تمام دستورها و قوانین آن آشکار است. اظهار بندگی و خضوع در برابر هیچ موجود دیگری صحیح نیست، مگر خضوعی که به امر پروردگار و در مقام بندگی او باشد.

۲. چون همه موجودات مملوک خداوند هستند و هیچ استقلالی از خود ندارند، تمام حقیقت آنها امر مملوکیت آنها را ظاهر می‌گرداند، اما عبادت آنها تکوینی است و موجب کمال برای آنها نمی‌شود، مگر اینکه از روی علم، اراده و اختیار و مقدمات اختیار انجام گیرد. پس موجودی عبد است که کارهای او از روی شعور و اراده صورت گیرد، در حالی که قرآن عبادت را به همه موجودات نسبت داده است: **إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا** (مریم: ۹۳)؛ «در آسمان‌ها و زمین هیچ کس نیست مگر آنکه خدای رحمان را بنده‌وار آید». لازمه این تعبیر شعور داشتن همه موجودات است، در صورتی که می‌دانیم همه موجودات شعور ندارند. این دو چگونه قابل جمع اند؟

به این سؤال به دو صورت می‌توان جواب داد:

۱) همه موجودات عبادت می‌کنند، ولی ما نمی‌دانیم و ادراک نمی‌کنیم که عبادت آنها چگونه است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** (اسراء: ۴۴)؛ «و هیچ چیز نیست مگر آنکه او [خدا] را به پاکی یاد می‌کند و می‌ستاید و لیکن شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید». یعنی تسبیح و عبادت موجودات به گونه‌ای است که به صورت عادی حواس ما آن را درک نمی‌کند؛ چون حواس ما ناقص و برای دریافت تسبیح آنها نارساست؛ ولی در عین حال گاهی بر خلاف معمول، انبیا خرق عادت می‌کنند و این عبادت به ظهور می‌رسد و ما آن را درک می‌کنیم، مانند شهادت دادن سوسمار یا سنگریزه در دست پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت آن حضرت که مردم هم دیدند و شنیدند.

۲) اطلاق عبد بر موجودات فاقد شعور و نسبت دادن عبادت به آنها مجازی است.

۳. عبادت دو اطلاق دارد: گاهی به هر کاری که از روی اطاعت خداوند انجام گیرد، عبادت گفته می‌شود؛ گاهی نیز عبادت بر افعال خاصی مانند نماز، روزه و امثال آن اطلاق می‌شود و در مقابل کارهای دیگر انسان و قسیم آنها قرار داده می‌شود. چنان‌که در روایتی اوقات انسان به چهار قسمت تقسیم شده است: عبادت، کار، خواب، تفریحات سالم. عبادت به اطلاق اول شامل کار، خواب، تفریحات و غیر آن نیز می‌شود. در روایتی وارد شده که عبادت به ده جزء تقسیم می‌شود، که نه قسم آن تحصیل رزق از راه مشروع است.^۱ این عبادت منحصر به اعمال خاصی مانند نماز و روزه نیست. نتیجه اینکه عبادت یک اطلاق عام و یک اطلاق خاص دارد و این لفظ بین عام و خاص مشترک است.

۴. در این آیه ابتدا امر و دستور به عبادت آمده (اعبدوا) و سپس معبود با تعبیرهایی توصیف شده است که وجه و چرایی آن امر را مدلل می‌کند:

تعبیر اول **ربکم** است. لازمه عبودیت، مالک و متصرف بودن معبود و ربوبیت اوست؛ یعنی اگر در یک طرف عبد و بنده بود، در طرف مقابل حتماً ربّ و مالکی هست.

تعبیر دوم **الذی خلقکم** است. وصف خالقیت به این نکته اشعار دارد که ربوبیت نیز تنها سزاوار کسی است که آفریدگار و خالق انسان است. بنابراین قائل شدن ربوبیت برای بت‌ها، احبار و رهبان غلط است. خداوند از رفتار یهود و نصاری با علما و صومعه‌نشینان و اطاعت بی‌چون و چرا از آنها، به شدت انتقاد می‌کند و می‌فرماید:

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا (توبه: ۳۱)؛ «آنان حبرها [دانشمندان یهود] و راهبان [صومعه‌داران نصرانی] خویش و مسیح پسر مریم را به جای خدای یکتا به خدایی گرفتند و حال آنکه جز این فرمان نداشتند که خدای یگانه را بپرستند.

تعبیر سوم **والذین من قبلکم** است. نیاکان شما را نیز خدا آفریده است؛ در نتیجه رفتار و اعمال آنها هیچ گونه امتیازی ندارد و مبدأ الهی و الهامی ندارد. آنان می‌پنداشتند

سنت پیشینیان مقدس است و نباید ترک شود، همان گونه که در زمان ما هم این نوع فکر کم و بیش یافت می‌شود، ولی قرآن می‌فرماید: شما و نیاکانتان از این جهت که همگی مخلوق خدا هستید، فرقی ندارید.

۵. **لعلکم تتقون:** لعل برای ترجیحی است ولی معنای ترجیحی این نیست که متکلم علم به واقع ندارد، بلکه ترجیحی گاهی نسبت به گوینده، شنونده یا مقام است. در این آیه مقصود آن است که مقام، مقام ترجیحی است، هر چند متکلم یقین داشته باشد. یعنی عبادت، سبب تقواست، ولی علت تامه نیست و احتمال دارد انسان به سبب عوامل دیگری در عین حال که خدا را عبادت می‌کند، تقوا نداشته باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره: ۲۲)؛ «آن کسی که زمین را برای شما بستر و آسمان را ساختمان قرار داد و از آسمان آبی فرورستاد تا به سبب آن برای روزی شما میوه‌هایی از زمین بر آورد. پس برای او همتیانی قرار ندهید در حالی که می‌دانید».

واژگان آیه

فراش، به معنای بستر است.^۲ انداد، جمع ندّ به معنای مثل و ضد آمده، بنابراین از لغات اضداد است؛ ولی بعضی گفته‌اند هر دو معنا لحاظ شده، یعنی مثل‌هایی که در بعضی جهات تضاد و مخالفت داشته باشند.^۳ در کتاب نه‌ایه ابن اثیر و کشاف زمخشری آمده است: ندّ عبارت است از چیزی که در عین شباهت به شیء با آن متضاد باشد.^۴

نکات آیه

جعل لكم الارض فراشاً و السماء بناءً؛ زمین در آیات شریفه قرآن با اوصاف مختلف یاز قبیل فراش،^۵ مهاده،^۶ قرار^۷ و کفات^۸ وصف شده است. از دقت در معانی این اوصاف پی می‌بریم که زمین به گونه‌ای خلق شده که برای زندگی انسان مناسب است.

انسان برای استراحت به مکانی نرم و هموار نیاز دارد که مظهر آن، بستر است. خداوند زمین را در این آیه به فراش و بستر وصف می‌کند تا نرم و هموار بودن آن روشن شود. اگر زمین این گونه نبود، زندگی روی آن به‌ویژه برای انسان‌ها در دوران اولیه بسیار مشکل بود.

آسمان نیز با تعبیری مانند بناء^۹، و در آیات دیگر، با تعبیر شداد^{۱۰}، سقف محفوظ و^{۱۱} امثال آن توصیف شده است، بعضی از مفسران «بناء» در آیه را به سقف تفسیر کرده‌اند و به آیه وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً (انبیاء: ۳۲) استشهاد کرده‌اند، ولی می‌توانیم با حفظ ظهور آیه، بگوییم که ساختمان این عالم آسمان است و زمین به منزله بستری است که در این ساختمان گسترده شده است.

و أنزل من السماء ماء؛ مقصود از «السماء» چیست؟ یک. منظور جهت علو یعنی بالا می‌باشد؛ دو. سماء مضاف‌الیه و مضاف آن جهت بوده که حذف شده: جهت السماء؛ سه. شاید بهتر باشد بگوییم جهت از من استفاده می‌شود و به تقدیر گرفتن نیاز نیست. به هر صورت مقصود از سماء، بالای سر ماست؛ چون باران از بالا می‌بارد.

۳. فأخرج به من الثمرات رزقاً لكم: این جمله دلالت دارد بر اینکه مبدأ اصلی گیاهان و میوه‌ها آب است؛ همان گونه که در آیه‌ای دیگر مبدأ پیدایش هر موجود زنده‌ای را آب ذکر کرده است: و جعلنا من الماء كل شئ حیّ (انبیاء: ۳۰)؛ «و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم».

۴. فلا تجعلوا لله انداداً و انتم تعلمون؛ این جمله از ند و مثل قرار دادن برای خدا نهی کرده است. آیا خداوندی که انسان را آفریده و وسایل زندگی او را فراهم کرده، سزاوار پرستش است یا کسی که هیچ دخالتی در حدوث و بقای انسان ندارد؟! در حالی که شما به این مطلب آگاهید.

جمله «و انتم تعلمون» حالیه است و در متعلق علم چند وجه تصور می‌شود: یک. در حالی که می‌دانید خداوند آفریننده شما و نعمت‌های گوناگون است.

دو. در حالی که می‌دانید معبودهای دیگر در آفرینش شما و نعمت‌ها دخالتی ندارند. این وجه در مقایسه با وجه قبلی بهتر است.

سه. به نظر علامه طباطبایی در اینجا متعلق خاصی منظور نیست، بلکه منظور این است که اندک دانشی کافی است تا انسان را از اتخاذ انداد باز دارد که شما دارید.^{۱۲}

۵. در آیه قبل به عبادت پروردگار امر شد و اوصافی مانند ربکم و خلقکم برای خداوند ذکر گردید که می‌توان آن اوصاف را علت لزوم عبادت دانست. در این آیه برای نفی هر گونه مثل و ندی برای خدا نعمت‌هایی ذکر شده که بقای انسان بر آنها متوقف است. فخر رازی می‌نویسد: آیه قبل به آیات انفسی و این آیه به آیات آفاقی اشاره دارد. گویا آیه اول انسان را به اندیشیدن در خود و آیه دوم به اندیشیدن در موجودات خارج تشویق می‌کند و نکته تقدیم آیات انفسی بر آفاقی این است که انسان به خودش آشناتر است و آیات انفسی در شناساندن خدا مؤثرترند.^{۱۳}

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (بقره: ۲۳-۲۴)؛ «و اگر درباره آنچه بر بنده خویش فرو فرستادیم در شک و گمانید سوره‌ای مانند آن [یا از کسی همانند او (محمد)] بیاورید و جز خدا گواهان [و یاران] خود را بخوانید اگر راستگویید. و اگر نکردید و هرگز نتوانید کرد، پس، از آتشی که همیشه‌اش آدمیان و سنگ‌هاست و برای کافران آماده شده، بپرهیزید».

واژگان آیه

نَزَّلْنَا: در آیات قرآن واژه‌های «تنزیل و انزال» درباره فروفرستادن قرآن به کار رفته است. برخی از مفسران در بیان فرق میان این دو واژه گفته‌اند: در تنزیل، معنای کثرت وجود دارد، یا به اعتبار کثرت آیات یا به اعتبار کثرت نزول. ولی در انزال، همه آیات قرآن به منزله امر واحدی فرض شده است؛ بنابراین تنزیل بر نزول تدریجی و انزال بر نزول دفعی دلالت دارد.^{۱۴}

اما اثبات این مطلب در همه موارد مشکل است؛ زیرا در بعضی از آیات با اینکه تکثیر و تدریج در نظر است، از تعبیر «انزال» استفاده شده است. نظیر: أَفَعَيَّرَ اللَّهُ اُتْبَغَى حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا (انعام: ۱۱۴)؛ «[بگو]: آیا غیر خدا را به داوری بخواهم با آنکه او کسی است که این کتاب را تفضیل یافته به سوی شما فروفرستاد؟» و از سوی دیگر در آیه وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاٰحِدَةً (فرقان: ۳۲) با اینکه نزول دفعی مراد است، تعبیر تنزیل به کار رفته است؛ کما این که در آیه وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (نساء: ۴۰) با اینکه به نزول مطلب واحدی اشاره شده، واژه «نزل» به کار رفته است.^{۱۵}

وجه پذیرفته ترتر در فرق گذاری میان آن دو واژه آن است که گفته شود انزال فقط بر اصل نازل کردن (متعدی نزول) دلالت دارد و در مفهوم آن، دفعی بودن یا تدریجی بودن، و وحدت یا کثرت نهفته نیست و از این رو با همه اوصاف یاد شده سازگار است، ولی تنزیل به مناسبت ساخت «تفعیل» دال بر معنای کثرت (و نه تدریج) است. این کثرت یا به لحاظ تعدد آیات است (کثرت در مفعول) یا به لحاظ تعدد مراتب نزول (نوعی کثرت در فعل). در لحاظ دوم به دلیل اینکه میان مرتبه حقیقی قرآن (مرتبه ای از علم الهی) تا مرتبه الفاظ و مفاهیم، فاصله زیادی وجود دارد، استفاده از واژه تنزیل، هم در مورد نزول یک آیه یا یک مطلب، و هم در مورد نزول مجموع قرآن، خواه به عنوان یک واحد اعتباری یا حقیقی صحیح است.^{۱۶}

در صورت پذیرفتن این نظر می توان گفت: انزال و تنزیل هر دو متعدی نزول و از قبیل مترادفان اند و استعمال هریک به جای دیگری صحیح است؛ از این رو می بینیم که از یک موضوع در یک سوره با واژه تنزیل و در سوره ای دیگر با تعبیر انزال یاد می شود. مانند آیه شریفه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ (انعام: ۳۷) و آیه شریفه

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ (يونس: ۲۰) که هر دو آیه اعتراض مشرکان را مبنی بر اینکه چرا آیه‌ای بر پیامبر از سوی خدا نازل نشده است، مطرح می‌کنند.^{۱۷}

شهداء، جمع شاهد است. شاهد به معنای گواهی دهنده است و شهادت به معنای کلامی است که از روی علم به یک موضوع صادر شود، چه علم یاد شده با بصیرت حاصل شود یا دیده و بصر.^{۱۸}

حجاره، جمع حَجَرٌ به معنای سنگ است.^{۱۹}

وقود، به معنای آتشگیره و وسیله روشن کردن آتش است.^{۲۰}

تحدی در قرآن

شان نزول این دو آیه - همان گونه که برخی مفسران گفته اند - این است که نزول تدریجی قرآن مورد اعتراض منکران واقع شده بود؛ از این رو گفتند: اگر قرآن از طرف خداست پس چرا یک باره نازل نمی‌شود؟ آیه در مقام جواب به آنان نازل شده و فرموده اگر در امر نزول قرآن از سوی خدا تردید دارید و واقعاً در مقام تحقیق هستید، پس یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید.^{۲۱}

آیات مورد بحث از جمله آیات تحدی است. آیات تحدی در قرآن به گونه‌های مختلف، عرب را به همانندآوری فراخوانده است. در یک مورد به آوردن مثل و کل قرآن تحدی شده است: قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (اسراء: ۸۸)؛ «بگو: اگر آدمیان و پریان گرد هم آیند تا همانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نمی‌آورند هر چند برخی یار و پشتیبان برخی دیگر باشند». در جای دیگر از بشر می‌خواهد که اگر قرآن را معجزه الهی نمی‌داند، ده سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (هود: ۱۳) و گاهی به یک سوره تحدی می‌کند و می‌فرماید: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِّثْلِهِ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (يونس: ۳۸).

این دو آیه علاوه بر تحدی دارای لحن تحریک آمیز است و از چند جهت منکران را به معارضه وامی دارد. از یک طرف به جای همه قرآن و ده سوره از آن، به یک سوره تحدی نموده که حتی شامل سوره‌های کوتاه مانند عصر و کوثر می‌شود. این گونه معارضه طلبی کاملاً تحریک آمیز است؛ مخصوصاً در مقابل مردمی که در فن فصاحت و بلاغت تخصص داشتند و در شعر گفتن در میان عرب سر آمد بودند و در حمیت و عصیت زبانزد اقوام و ملل بودند؛ همان کسانی که حاضر شدند برای مبارزه با رسول خدا به هر کاری دست بزنند و حتی حاضر شدند با فرزندان و نزدیکان خویش بجنگند، چنین مردمی اگر می‌توانستند هر چند در طول سال‌های دراز، سوره کوچکی مانند سوره‌های قرآن بیاورند، قطعاً این کار را انجام می‌دادند و اگر چنین کاری صورت می‌گرفت با خطوط برجسته بر پیشانی تاریخ ثبت می‌شد. نیز دشمنان بی‌شمار اسلام در قرن‌های بعدی به چنین کاری اقدام می‌کردند؛ کاری که مؤونه آن هر اندازه که باشد، به هزینه جنگ‌های صلیبی که در زمان صلاح الدین ایوبی به وقوع پیوست، نمی‌رسید.

تحدی، تحریک و تهدید

انسان هر کاری را انجام می‌دهد با تحریک یکی از دو نیروی ترس و امید است. تمایل بشر به هر کاری خالی از دو نیرو نیست یا به سبب خطر و ترس دست از کاری می‌کشد یا برای نفع و امید به نفع، کاری را انجام می‌دهد.^{۲۲} از این‌رو برای تحریک انسان به ایمان، از دو نیرو می‌توان استفاده کرد. در آیات فراوانی از قرآن کریم نیز به هر دو نیرو اشاره شده است: فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ (بقره: ۲۱۳)؛ «پس خدا پیامبران را برانگیخت نویددهنده و بیم‌کننده». إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (اعراف: ۱۸۸)؛ «من جز بیم‌دهنده و نوید دهنده برای مردمی که ایمان بیاورند نیستم». فَإِنَّمَا يَسِرْتَاهُ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدُنَّا (مریم: ۹۷)؛ «همانا [خواندن] این [قرآن] را به زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان مژده دهی و گروهی ستیزه‌گر را بدان بیم دهی».

در آیات محل بحث نیز پس از اینکه خداوند تحدی می‌کند، می‌فرماید: اگر قبول دارید که قرآن معجزه است و نمی‌توانید مانند آن را بیاورید، پس، از عذاب سخت خدا بترسید. یعنی علاوه بر تحدی، تهدید نیز نموده است تا مردم را بیشتر تحریک کند: فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ. آیه معارضان و منکران را به آتش تهدید کرده و چون ممکن است کسانی در فکر باشند که آن را خاموش کنند، در توصیف آن می‌فرماید: آتش گیره آن خود مردم و سنگ‌ها هستند و خاموش کردن آن به هیچ وجه ممکن نیست؛ نه با سنگ و نه با هیچ چیز دیگر. آتشی است که از سنگ پدید می‌آید؛ بر خلاف آتش‌های معمولی که با سنگ خاموش می‌شوند، این آتش با سنگ شعله‌ورتر می‌گردد.

وجه ضمیمه شدن «مردم» به «سنگ‌ها»

در آیه اخیر، آتش گیره آتش جهنم «مردمان» و «سنگ‌ها» معرفی شده‌اند. چه ارتباطی میان مردم و سنگ‌هاست و چرا «ناس» به «حجاره» ضمیمه شده است؟ در پاسخ به این سؤال سه وجه می‌توان طرح کرد:

۱. چون سبب عمده در گمراهی مردم، شرک و بت‌پرستی بوده است و مردم، یا انسان‌ها را می‌پرستیدند یا بت‌هایی را که از سنگ بوده‌اند. در آخرت این هردو معبود، وقود آتش جهنم‌اند.

۲. مقصود از ناس، بت‌پرست‌ها و مراد از حجاره، بت‌ها هستند. ضمیمه کردن این دو به هم، به این نکته اشاره دارد که عابد (انسان‌ها) و معبود (بت‌ها) هر دو می‌سوزند؛^{۳۳} چنان‌که می‌فرماید: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ (انبیاء: ۹۸)؛ «همانا شما و آنچه جز خدا می‌پرستید [=بتان] هیزم دوزخید».

۳. اشاره به این است که انسان‌هایی که سبب گمراهی افراد دیگر می‌شوند از لحاظ ارزش، هم‌ردیف سنگ‌ها هستند؛ چنان‌که در آیاتی دیگر هم‌ردیف با چهارپایان قرار

داده شده‌اند: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف: ۱۷۹)؛ اینان بسان چارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند، هم اینان‌اند غافلان».

وجوه یاد شده هیچ‌یک بر دیگری ترجیح ندارد و دلیل قاطعی به نفع یک وجه اقامه نشده است. تنها مطلبی که عمده مفسران پذیرفته‌اند این است که مراد از حجاره، بت‌ها و مراد از ناس، گمراه‌کنندگانی مانند فرعون‌ها هستند.

وجود بالفعل جهنم

برخی مفسران گفته‌اند از جمله «أَعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» بر می‌آید که جهنم برای کافران آماده شده و در حال حاضر موجود است. این مطلب مسلم است کما اینکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در معراج بهشت و جهنم را ملاحظه فرمود. اما در اینجا پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه اگر جهنم مکانی است پر از آتش، پس طبق آیه نباید الآن موجود باشد؛ زیرا آتش آن به وسیله انسان‌ها ایجاد می‌شود و هیزم آن آتش انسان‌ها هستند.

این پرسش را دو گونه می‌توان پاسخ داد:

۱. مقصود از وجود بالفعل جهنم، وجود ظرف و محل آن است که الآن موجود است ولی آتش آن بعداً پدید می‌آید.

۲. بر اساس تجسم اعمال، جهنم و آتش آن همین حالا در باطن انسان‌ها موجود است. آتش، همان اعمال بد و باطن‌های خبیث مردم است. روی این مبنا، عذاب و نعمت، خود کارهای ماست.

بعضی از آیات و روایات مؤید این وجه‌اند؛ مانند آیه دهم از سوره نساء که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا» «همانا کسانی که مال‌های یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که در شکم‌هاشان آتشی فرو می‌خورند و زودا که به آتش افروخته دوزخ در آیند».

انسان در عالم دیگر (عالم مثال)^{۲۴} صورت دیگری به نام قالب مثالی یا برزخی دارد. وقتی در این دنیا مال یتیم می خورد، آن قالب مثالی آتش می خورد. پرستش بت در آن عالم به صورت سوختن با بت مجسم می شود و ما اطلاع کافی از عالم برزخ و مثال نداریم.

نیز ظاهر آیات این است که انسان عمل خود را (نه جزای آن را) می بیند: *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ* (زلزال: ۸۷)؛ «پس هر که هم سنگ ذره ای نیکی کند آن را ببیند و هر که هم سنگ ذره ای بدی کند آن را ببیند». در روایتی از رسول خدا نقل شده که با هر تسبیحی که انسان انجام می دهد، ده درخت در بهشت برای او به وجود می آید؛^{۲۵} یعنی تسبیح به درخت تبدیل می شود.

نکته دیگر اینکه آیه مورد بحث، علاوه بر دعوت به همانندآوری و دلالت بر اعجاز کل قرآن، مشتمل بر وجهی از وجوه اعجاز نیز می باشد؛ زیرا جمله «وَلَنْ تَعْلَمُوا» خبری غیبی است درباره اینکه بشر هرگز نخواهد توانست سوره ای همانند سوره های قرآن بیاورد. گذشت چهارده قرن زمان آن را تأیید می کند.

اعجاز قرآن

آیات ۲۳ و ۲۴ بقره با صراحت از معجزه بودن قرآن سخن می گوید و اثبات می کند که قرآن معجزه است و بشر هر اندازه که توان داشته باشد نیز نمی تواند همانند قرآن یا حتی سوره ای از آن را بیاورد. بنابراین جای تردید نیست که اسلام قرآن را معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می داند و آن را در کنار معجزاتی مانند تکلم حضرت عیسی علیه السلام در گهواره، شفا یافتن کور مادرزاد به دست آن حضرت و بیرون آمدن شتر از دل کوه به دستور حضرت صالح علیه السلام و امثال آن قرار می دهد.

حقیقت اعجاز و تفاوت آن با سایر امور خارق العاده

درباره حقیقت اعجاز و کیفیت وقوع معجزه، از دیر باز بحث‌هایی بوده است. متکلمان به دنبال این بوده اند تا جنس و فصل معجزه را به دست بیاورند و به اصطلاح تعریفی جامع و مانع از آن ارائه دهند. برای شناخت معجزه مقدمه‌ای ذکر می‌کنیم. شناخت هر چیزی یا از راه شناخت خواص، لوازم و آثار است یا از راه شناخت ماهیت و به وسیله جنس و فصل. بشر با تجربه دریافته است که در عالم ماده و امور تجربی، بسیاری از موجودات به دنبال یک سلسله علل و عواملی پدید می‌آیند. برخی عوامل شناخته شده است و برخی عوامل به مرور زمان و بر اثر تجربه شناخته می‌شوند. برای مثال آتش پدیده‌ای است که ممکن است پیدایش آن چندین علت داشته باشد. ابتدا خیال می‌شد که آتش تنها از برخورد دو سنگ گوگرد به وجود می‌آید. ولی بعداً کشف شد که علل دیگری هم دارد و یکی از علل آن اصطکاک است. این مطلب می‌فهماند که اسراری در عالم وجود دارد که بشر از آنها اطلاعی نداشته است. از پیدایش تدریجی علل و شناختن آنها می‌توان فهمید که علل فراوانی هنوز بر انسان کشف نشده و ممکن است بعداً کشف شود. مثلاً ممکن است در کرات دیگر چیزهایی وجود داشته باشد یا امواجی در جو موجود باشد که ما نتوانسته باشیم آنها را مهار کنیم. حال اگر کسی با تلاش زیاد به برخی علل و عوامل یک پدیده دست یافت و آن علت برای دیگران معلوم نبود، این کار معجزه محسوب نمی‌شود؛ زیرا اگر دیگران نیز بکوشند، خواهند توانست به آنچه وی رسیده، برسند.

همچنین معجزه به این معنا نیست که از عوامل و علل طبیعی استفاده صنعتی کنیم و چیزی به وجود بیاوریم که کسی قبل از ما نساخته باشد؛ زیرا چنین کاری برای دیگران نیز امکان دارد و کارهایی که دیگران بتوانند خود آن یا مشابه آن را انجام دهند، معجزه نیست.

نیز اگر افراد خاصی در علم یا فن خاصی استعدادشان شکوفا شود و کاری انجام دهند که دیگران توان آن را نداشته باشند، این هم معجزه نیست؛ چراکه دیگران نیز با تمرین خواهند توانست مانند و حتی بهتر از آن را انجام دهند. برای مثال، در مسابقات ورزشی که فردی به طور در خور توجهی در رشته‌ای خاص مانند وزنه‌برداری برتری می‌یابد و رکورد وزنه‌برداری را می‌شکند، گرچه کسی نمی‌تواند مانند او را انجام دهد، ولی این نوع پیشرفت معجزه نیست؛ چون علت آن در دست بشر است و ممکن است کس دیگری با تمرین در این کار وزنه‌های سنگین‌تر نیز بردارد.

همچنین در هر زمان کسانی هستند که در یک رشته از فنون مثل نوشتن «خط» ترقی پیدا می‌کنند و سرآمد می‌شوند، ولی این بدین معنا نیست که صدور آن کار از آن افراد معجزه است؛ زیرا خوش‌نویسی چیزی است که وسیله آن در دست مردم است، منتها به دلیل تفاوت استعدادها ممکن است برای برخی میسر نباشد. البته محال نیست نویسنده‌ای پیدا شود که بهتر از «خط میر» بنویسد.

اما امور غیر مادی مانند سحر یا عمل مرتاضان که در ظاهر برای ما خارق العاده است، مثل تبدیل طناب به مار، ظاهراً یک سلسله علل غیر مادی دارد که بر اثر تجربه به آثار آن پی می‌برند. حال چه ارتباطی میان الفاظ ساحران با دنیای خارج وجود دارد، ما نمی‌دانیم. حداقل چیزی که می‌دانیم آن است که کار ساحر اگر تأثیری در حقیقت اجسام نداشته باشد، حداقل در منحرف کردن چشم اشخاص تأثیر دارد. چنان‌که قرآن می‌فرماید: *فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى* (طه: ۶۶)؛ «پس ناگاه ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان از جادوی آنان به او [موسی] چنان وانمود شد که می‌دوند». ساحران فرعون طناب‌هایی را حرکت داده بودند و مردم می‌پنداشتند مارهایی حرکت می‌کنند. به علاوه، این مطلب مسلم است که برخی از سحرها در خارج تأثیر دارد و صرف تصرف در خیال نیست. همچنین برخی مرتاضان کارهای انجام می‌دهند، مثل خبردادن از آینده و گذشته و جاهای دور و حرفشان هم درست درمی‌آید.^{۳۶} این

امو مادی نیست، ولی چون راه رسیدن به آن معلوم است و از افراد دیگر امکان صدور دارد، هیچ یک معجزه به حساب نمی‌آید.

فرق معجزه با سحر و عمل مرتاضان

۱. امور یاد شده ممکن است تحت تأثیر علل قویتر مادی و معنوی قرار بگیرند و تأثیر خود را از دست بدهند و شکست بخورند، مانند سحره فرعون که چشم‌بندی کردند و طناب را به صورت مار نشان دادند، اما وقتی حضرت موسی عصا را انداخت، همه را بلعید و علت آنها مغلوب علت دیگری شد. ولی معجزه هیچ‌گاه مغلوب واقع نمی‌شود، همان گونه که قرآن می‌فرماید: **كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ** (مجادله: ۲۱)؛ «خداوند حکم کرده است که من و فرستادگانم البته پیروز خواهیم شد. همانا خدا نیرومند و توانای بی‌همتا است».

۲. معجزه برخلاف امور یاد شده تعلیم و تعلم‌پذیر نیست و فقط معلول اراده خداوند است.

۳. اثر معجزه قطعی است، بر خلاف سحر که اثر قطعی ندارد.

معجزه و کرامت

همچنین کراماتی که از اولیای الهی و افراد با تقوا^{۲۷} دیده می‌شود، معجزه به شمار نمی‌آید. بسیاری از افراد با تقوا به واسطه توجه به خدا کارهای خارق العاده انجام می‌دهند که اگر این کارها، تنها با اتکا به خدا انجام شود، نه به وسیله تمرین و ریاضت و تضعیف جسم، به آنها کرامت گفته می‌شود، نظیر کارهایی که از ائمه علیهم السلام و برخی مقربین سر می‌زند. بنابراین «کرامت» به امور خارق العاده‌ای گفته می‌شود که اولیای الهی (بدون اینکه برای خود قدرتی قائل باشند) تنها به وسیله توجه به خدا، قدرت خدا و اذن الهی انجام می‌دهند. چنین اموری از نظر ماهیت با معجزه فرقی ندارد و تنها فرقی با معجزه این است که مقرون به ادعای نبوت نیست.^{۲۸}

برخی از دانشمندان معجزه را به گونه‌ای تعریف کرده‌اند که گویا یکی بودن ماهیت معجزه با هرگونه امور خارق‌العاده دیگر را پذیرفته‌اند؛ از این رو، گفته‌اند: معجزه کاری است که علاوه بر اینکه برای دیگران میسر نیست، همراه با ادعای نبوت است؛ ولی اگر ساحر ادعای نبوت کند، به دلیل قاعدهٔ لطف بر خدا لازم است که قدرت سحر را از او بگیرد یا پیامبری را بفرستد تا وی را تکذیب نماید یا سحر وی را باطل کند و فرق سحر و معجزه را تذکر دهد.

بعضی دیگر هم گفته‌اند: امور مادی ممکن است از علل مادی سر بزند و نیز ممکن است از خداوند سر بزند. اگر علت امر مادی خداوند بود، معجزه است و گرنه معجزه نیست. طبق این تعریف، فرق معجزهٔ حضرت عیسی علیه السلام با کار پزشک این است که پزشک با استفاده از علل طبیعی و علوم تجربی شفا می‌دهد، ولی حضرت عیسی با قدرت الهی.

حقیقت معجزه و امکان آن

معجزه کاری است که به علل طبیعی بستگی ندارد، کسی قادر به انجام آن نیست، ابزار آن دست بشر نیست و مقرون به ادعای نبوت است.

ممکن است این اشکال مطرح شود که خداوند می‌فرماید: **فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا** وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (فاطر: ۴۳)؛ «پس برای سنت خدای هرگز دگرگونی نیابی، و برای سنت خدای هرگز تغییری نیابی». بر اساس این آیه سنت خداوند هیچ‌گاه تغییر نمی‌یابد؛ پس چگونه ممکن است معلولی بدون علت پدید آید یا علت موجود باشد و معلول موجود نباشد؟

جواب این است که همان گونه که علل برخی حوادث برای ما مجهول بوده و بعداً کشف شده است و علل برخی دیگر نیز هنوز مجهول است، معجزات ممکن است عللی داشته باشند که برای ما مجهول است. علل معجزات همیشه در دست خداست.

فرق شفای بیمار به دست پیامبر و معالجهٔ طبیب فقط در ادعای نبوت نیست، بلکه معالجه، با سنخ اعجاز فرق دارد، زیرا علل معجزات در دست خداست. در قرآن معجزات پیامبران یا مستقیم به خداوند نسبت داده شده یا به اذن الله اضافه شده است. پیامبری که می‌گوید خدا یا این مریض را شفا بده، کارش چیزی جز درخواست تحقق ارادهٔ الهی نیست. چنان‌که دربارهٔ معجزهٔ حضرت عیسی بن مریم می‌فرماید: **وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي** (مائده: ۱۱۰)؛ «و آنگاه که به فرمان من از گل به سان پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی، پس به فرمان من پرنده‌ای می‌شد، و ناینیای مادرزاد و پیس را به فرمان من بهبود می‌دادی و آنگاه که مردگان را به فرمان من زنده می‌ساختی». خلاصه اینکه معجزه با تعلیم به دست نمی‌آید و قابل تعلم نیست و تنها از طریق ارتباط با خداوند امکان‌پذیر است.

فاعل معجزه و واسطهٔ آن

در اینکه فاعل معجزه کیست، دو نظر در دو طرف افراط و تفریط وجود دارد:

۱. به اعتقاد برخی مفسران معجزه علت طبیعی دارد. نظام طبیعت به نفع انبیا کار کرده و علل طبیعی معجزه مقرون با ادعای نبوت نبی گشته است. برخی از این علل با پیشرفت علوم کشف شده، مانند گذشتن حضرت موسی علیه‌السلام از دریا که مقرون با علت طبیعی جزر و مد بوده است. یا عذاب‌هایی که بر امت‌ها واقع شده، بر اثر آتش فشان یا زلزله بوده است؛ و برخی دیگر از معجزات گرچه علت طبیعی دارند، تا به حال علت آنها کشف نشده است، مانند: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم: ۱۷)؛ «پس ما روح خود را بدو فرستادیم و برای او چون آدمی درست اندام نمودار شد. البته ممکن است علوم طبیعی در آینده اثبات کند که زن بدون مرد آبستن می‌شود و علت طبیعی تولد عیسی نیز کشف شود.»^{۲۹}

۲. اشاعره معتقدند در جهان هیچ علتی جز خدا وجود ندارد و آنچه را ما علت می‌دانیم علت نیست، بلکه چون عادت خدا بر آن جاری شده، آن را علت می‌شماریم. برای مثال وقتی کبریت می‌زنیم و آتش روشن می‌شود، اراده‌ی خدا تعلق گرفته که چنین شود و نیز عادت خدا بر این جاری شده است که وقتی آتش روشن است، حرارت نیز باشد ولی ممکن است خداوند به خاطر حضرت ابراهیم علیه السلام بر طبق عادت عمل نکند. نسبت آتش و یخ به حرارت یکی است (اگر عادت خدا جاری می‌شد از یخ حرارت تولید می‌شد). بنابراین اصل علیت درست نیست و علت هر چیز و از جمله معجزه خداوند است.^{۳۰}

این دو قول یا تفریطی است و به انکار معجزه می‌انجامد زیرا معتقد به علت طبیعی داشتن معجزه است؛ یا افراطی است و از اساس اصل علیت را انکار می‌کند، در حالی که ما اصل دین و وجود خداوند را از راه اصل علیت ثابت می‌کنیم و اگر اصل علیت را نپذیریم، باید از اقامه‌ی برهان در علوم دست بکشیم و راه خداشناسی را مسدود بدانیم. رأی و نظر صحیح در این باره آن است که:

اولاً بالوجدان علت و معلول‌هایی در جهان می‌بینیم که روابطی با هم دارند و انکارپذیر نیستند. خداوند می‌فرماید: فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ (اعراف: ۵۷)؛ «آنگاه آب را به آن سرزمین فرفرستیم، پس با آن آب از هر گونه میوه‌ای بیرون آریم».

ثانیاً شکی نداریم که معجزاتی در جهان وجود دارد که متکی به علت طبیعی نیست. اگر محذور عقلی نبود، خداوند را علت بی‌واسطه‌ی معجزات می‌دانستیم، ولی چون برهان عقلی اقامه شده که اگر خداوند علت چیزی بود، آن چیز، نباید به چیز دیگر احتیاجی داشته باشد و نیز، باید کامل‌ترین موجودات باشد و در نتیجه ابدی باشد، در حالی که معجزات چنین نیستند. از سوی دیگر در قرآن نیز معجزات مستقیماً به خدا منسوب نشده، بلکه به انبیا نسبت داده شده‌اند. البته قرآن تذکر می‌دهد که کار انبیا با اذن

خداوند است. در نتیجه می توان گفت: معجزات معلول هستند و علت مباشر آنها پیامبران و علت با واسطه شان خداوند است. شاید مقام قرب الهی انبیا به خداوند علت و تشعشی ایجاد می کند که بتوانند معجزه را انجام دهند.

بنابراین معجزه، مانند معلول های دیگر عللی دارد. قسمتی از علل معجزه مادی است و قسمتی از علل آن غیرمادی و برای ما مجهول است و با اتکا به قدرت و اراده خداوند و ارتباط با او انجام می پذیرد.^{۳۱} در قرآن وجود علت طبیعی و مادی معجزه فی الجمله پذیرفته شده است. مثلاً وجود آدم وابسته به علت طبیعی یعنی خاک بوده است. اگر معجزه علت مادی نداشت و فقط خداوند علت آن بود، نباید می گفت آدم را از گل آفریدیم. در معجزه حضرت موسی علیه السلام عصا امری مادی است و در معجزه حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: اَنْتِ قَدْ جِئْتِكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ اَنْتِ اَخْلَقْتِ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ (آل عمران: ۴۹)؛ «همانا شما را نشانه و حاجتی از خدایتان آورده ام؛ به خواست و فرمان خداوند برایتان از گل به سان پرنده ای می سازم و در آن می دمم پس پرنده ای می شود». ایجاد پرنده بدون علت مادی نبوده، بلکه از گل درست شده است. البته تنها، علت طبیعی کافی نیست. علاوه بر علت طبیعی، علت غیر مادی و دخالت اذنی هم لازم است. یادآوری این نکته لازم است که پدید آورنده امور و علل مادی نیز خداوند است.

پس خداوند معجزه را به صورت مستقیم انجام نمی دهد و علت بی واسطه معجزات نیست، بلکه واسطه ای لازم است و این واسطه باید با خدا ارتباط داشته باشد و با اذن خدا معجزه را ایجاد کند و این کار تنها از دست پیامبران و فرشتگان برمی آید.

معنای اذن الهی در معجزه

درست است که تمام افعال عادی انسان به اذن خداست و اذن داشتن به معجزه اختصاص ندارد، ولی کارهای عادی انسان در اختیار اوست و با مشیت الهی انجام می گیرد؛ یعنی اگر خدا بخواهد می تواند جلو آن را بگیرد، اما بدون توجه خدا، اصلاً

ممکن نیست معجزه صورت گیرد و انجام آن مستقلاً در اختیار پیامبر نیست که هر وقت بخواهد معجزه بیاورد، بلکه قدرت نفسانی پیامبر در وقت توجه به خدا علت معجزه است. به سخن دیگر، پیامبر در صورتی که بداند اراده خداوند پشتیبان اوست، می تواند معجزه کند. در بعضی آیات بیان شده است که از برخی پیامبران معجزه درخواست کرده اند و آنها در پاسخ گفته اند: ما بشری مانند شما هستیم؛ یعنی دستوری از خداوند برای معجزه نرسیده است: **قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ (ابراهیم: ۱۱)**؛ «پیامبرانشان به آنها گفتند: ما جز افرادی مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگان خویش بخواهد [به نعمت نبوت] منت می نهد. و ما را نسزد که شما را حجتی آریم جز به خواست و فرمان خدا».

وجوه اعجاز قرآن

قرآن کریم از جهات مختلف معجزه است که از آن به وجوه اعجاز قرآن یاد می شود. این وجوه عبارت اند از:

۱. نظم و اسلوب منحصر به فرد

الفاظ قرآن از نظر نظم و اسلوب، صرف نظر از معنا و مفهوم آن، معجزه است. با توجه به حد نصاب اعجاز قرآن که یک سوره به معنای مجموعه ای از مطالب مربوط به هم با نظمی خاص است و در برخی آیات به آن تحدی شده، مقصود از اعجاز لفظی قرآن این نیست که تک تک الفاظ قرآن معجزه باشد، بلکه مقصود نظم خاص و اسلوب منحصر به فرد قرآن است؛ لذا در هیچ آیه ای نگفته است که مانند یک آیه یا جمله قرآن بیاورید بلکه به سوره تحدی نموده است. در همین آیات مورد بحث فرموده است: **فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ.**

۲. هماهنگی و نداشتن اختلاف

لفظ و معنای قرآن از جهت یکنواخت بودن معجزه است؛ چنان که می‌فرماید: *أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا* (نساء: ۸۲)؛ «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از نزد غیر خدا می‌بود در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسیار می‌یافتند».

کارهای بشری با گذر زمان تکامل می‌یابد و از قانون تکامل پیروی می‌کند. اگر قرآن کار بشر بود، باید مشمول قانون تکامل واقع می‌شد، ولی قرآن با اینکه در طول ۲۳ سال نازل شده است، مطالب آن از نظر لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت یکنواخت و هماهنگ است و آیاتی که در ابتدا نازل شده با آیاتی که در آخر نازل شده، فرق و اختلافی ندارند.

از سوی دیگر، سخنان انسان‌ها تحت تأثیر احساسات، عواطف، شهوت و غضب و امثال آن قرار می‌گیرد. اگر قرآن کاری انسانی باشد، باید حالات مختلف انسان در جنگ، صلح، غضب، عطف و غیره در آیات آن تأثیر گذاشته و مذاق آیات آن متفاوت باشد، در حالی که حالات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ تأثیری در قرآن نداشته است.

ممکن است گفته شود که در قرآن اختلافاتی مانند ناسخ و منسوخ دیده می‌شود. برای مثال درباره شرب خمر در آیه‌ای می‌فرماید: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ* (نساء: ۴۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که مست هستید به نماز نزدیک مگردید تا بدانید چه می‌گویید». بر اساس این آیه، شرب خمر تنها در نماز حرام بوده است. پس از مدتی در آیه دیگر صریحاً با آن مخالفت می‌شود و می‌فرماید: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ* (مائده: ۹۰)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا

می و قمار و بتها [=با سنگ‌هایی که مقدس می‌شمردند و بر آن قربانی می‌کردند] و تیرهای قرعه، پلید و از کار شیطان است. پس، از آن بپرهیزید، باشد که رستگار شوید». یا در مورد ربا که ابتدا می‌فرماید ربا نخورید و آنچه تا حال به دست آورده‌اید مال خودتان است: «فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ (بقره: ۲۷۵)؛ «پس هر که پسند خداوند به او رسید و [از رباخواری] باز ایستاد، آنچه گذشت از آن اوست». بعد صریحاً آن را حرام اعلام می‌کند و می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (بقره: ۲۷۹)؛ «و اگر [رها] نکنید پس بدانید که با خدا و پیامبر او در جنگید و اگر توبه کنید سرمایه‌های شما از آن شماست، در حالی که نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم می‌کنند».

پاسخ این است که ناسخ و منسوخ طبق اصول محاوره، اختلاف محسوب نمی‌شود، به ویژه آنکه خدای متعال در نسخ آیات قرآنی در هنگام جعل حکم منسوخ، از موقتی بودن آن آگاه بوده و تصمیم بر نسخ آن در آینده داشته است، ولی به سبب مصالحی، موقتی بودن حکم منسوخ را بیان نکرده است. به این ترتیب ناسخ و منسوخ قرآن نظیر موردی است که حکمی به صورت موقت اعلام شود و پس از پایان یافتن زمان آن، حکم جدیدی جعل شود. روشن است که هیچ کس چنین دو حکمی را متناقض و مخالف با یکدیگر نمی‌داند. بنابراین نسخ ضروری به هماهنگی و فقدان اختلاف نمی‌زند؛ زیرا مثلاً بیان تدریجی حرمت شرب خمر بر اساس مصالح عقلایی بود و حذف یکی از خواسته‌های ملت باید به صورت تدریجی باشد تا آمادگی پذیرش آن حاصل شود.^{۳۲}

البته وجه نبودن اختلاف درباره کتب آسمانی دیگر نیز اگر به صورت تدریجی بر پیامبران نازل می‌شدند جاری بود، در حالی که تورات به صورت الواح و یک مرتبه نازل شده است و درباره کیفیت نزول انجیل نیز چیزی در دست نیست. بنابراین وجه فقدان اختلاف منحصر به قرآن است؛ زیرا نزولش تدریجی بوده است.

۳. امی بودن آورنده

به شهادت تاریخ و آیات قرآن، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله درس نخوانده و مکتب نرفته بود: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (شوری: ۵۲)؛ «و همچنین از فرمان خویش روحی [=قرآن] را به تو وحی کردیم. تو نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست». وَ مَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَآتَابَ الْمُبْطُلُونَ (عنکبوت: ۴۸)؛ «و تو پیش از آن [=قرآن] هیچ نوشته‌ای نمی خواندی و نه آن را به دست خود می نوشتی، که آنگاه [اگر نوشتن و خواندن می دانستی] کجروان و باطل گرایان به شک می افتادند. بنابراین آوردن چنین مطالبی از فردی درس ناخوانده و مکتب نرفته، معجزه است.

برخی می گفتند: پیامبر اکرم این مطالب را از دیگرانی مثل سلمان، راهب شامی، صهیب رومی آموخته است. قرآن در پاسخ می فرماید: وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ (نحل: ۱۰۳)؛ «و هر آینه می دانیم که آنان می گویند: بشری به او می آموزد. زبان آن کس که [این قرآن را] به او نسبت می دهند گنگ و نارساست و این [قرآن] به زبان عربی روشن است». بر اساس آیه، اولاً، نامبردگان انشای عربی بلد نبودند. ثانیاً، اگر آن حضرت معارف و محتویات قرآن را از دیگران برگرفته و در قالب الفاظی بیان داشته است، چنانچه این معارف در اختیار فرد دیگری نیز قرار بگیرد، باید بتواند همانند قرآن بیاورد؛ در حالی که هیچ کس را یارای چنین کاری نیست. پس قرآن معجزه است.^{۳۳}

۴. اعجاز محتوایی

قرآن مجید از جهت محتوا و معنی - صرف نظر از الفاظ آن - نیز معجزه است؛ یعنی کسی نمی تواند بدون اتکا به قدرت الهی چنین معانی و معارف بلندی بیاورد و صدور

این معانی از یک انسان، صرف نظر از امی بودن آن، معجزه است. این وجه از اعجاز قرآن جهات گوناگونی دارد:

الف) غیب‌گویی

یکی از جهات اعجاز محتوایی قرآن خبر دادن آن از احوال امت‌های گذشته است که در هیچ تاریخی ضبط نشده و هیچ مدرکی از آن در دست نیست، و نیز خبر دادن از آینده که برای بشر عادی ممکن نیست. برای مثال می‌فرماید: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَعَهُمْ آيَاتُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (آل عمران: ۴۴)؛ «این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو نزد آنان نبودى آنگاه که قلم‌های خویش [به قرعه] می‌افکندند که کدامشان سرپرست مریم شود و تو نزدشان نبودى آنگاه که ستیزه و کشمکش می‌کردند».

یا می‌فرماید: أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُتْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ (قمر: ۴۴-۴۵)؛ «بلکه می‌گویند: ما گروهی هستیم همیار یا انتقام‌گیرنده، به‌زودی آن جمع شکست می‌خورند و پشت‌کرده، می‌گریزند».

در بارهٔ مصون بودن حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (مائده: ۶۷)؛ «و خدا تو را از [فتنه و گزند] مردم نگاه می‌دارد».

دربارهٔ پیروزی رومیان در آینده نزدیک می‌فرماید: غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ (روم: ۲-۳)؛ «رومیان در نزدیک‌ترین سرزمین مغلوب شدند، و آنان پس از آنکه مغلوب شدند به‌زودی پیروز شوند، در چند سال [آینده]».

دربارهٔ پیروزی پیامبر اکرم می‌فرماید: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَأَمْتِينَ (فتح: ۲۷)؛ «بی‌گمان به خواست خدا با خاطری آسوده به مسجد الحرام درخواهید آمد».

درباره ایمن و محفوظ ماندن قرآن از دستبرد و تحریف می‌خوانیم: **إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلْنَا الذُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** (حجر: ۹)؛ «همانا ما این ذکر [قرآن] را فرو فرستادیم، و هر آینه ما نگاهدار آنیم».

یا اخبار از اینکه بشر توان آوردن همانند قرآن را ندارد که نمونه‌اش همین آیه ۲۳ سوره بقره است **فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَكِن تَفْعَلُوا**. به هر حال مانند این آیات بسیار است، گرچه به‌طور دقیق شمرده نشده‌اند.

ب) وضع قوانین سعادت بخش

قرآن از نظر اجتماعی، فردی، اخلاقی، سیاسی، نظامی و امثال اینها قوانینی وضع کرده که ضامن سعادت بشر است. وضع این قوانین در آن زمان، به‌صورتی که غیر قابل نقض و دور از تناقض باشد، معجزه است. با آنکه برخی این قوانین را قبول ندارند، به‌طور مسلم این قوانین برای سعادت بشر لازم است.

ج) اعجاز علمی قرآن

مطابق دانستن بدون استثنا هر فرضیه جدیدی با قرآن، نادرست است؛ زیرا از یک سو این فرضیه‌ها، مانند فرضیه تبدیل انواع داروین، به اثبات نرسیده‌اند و ممکن است در آینده خلاف آن ثابت شود. از سوی دیگر قرآن کتاب هیئت، شیمی، فیزیک و زیست‌شناسی نیست، بلکه کتاب هدایت است. با این حال مسلماً قرآن در ضمن معارف خود به برخی مطالب علمی نیز اشاره نموده است که بر خلاف قوانین علوم مختلف آن زمان بود و پیامبر اکرم بر مطالب خویش اصرار نمود تا اینکه رفته‌رفته گفته‌های قرآن به اثبات رسید. علومی که قرآن به آنها اشاره کرده ویژه یک علم خاص نیست، بلکه قرآن در موضوعات مختلف مطالبی بیان کرده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

نمونه اول: کیهان‌شناسی

نظریه حاکم در بحث کیهان‌شناسی در زمان نزول قرآن، نظریه بطلمیوس بود که زمین را مرکز عالم می‌دانست و می‌گفت که دور کره زمین را هوا احاطه کرده و دور آن هوا را آتش و اگر از آتش عبور کنیم به هفت جرم شفاف و کروی به نام افلاک (قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل) می‌رسیم و بالاتر از اینها فلک البروج (فلک ثوابت) است که جایگاه همه ستارگان است و بعد از آن فلک نهم به نام فلک الاطلس قرار دارد، که فلکی بی ستاره و انتهای عالم ماده است و بالاتر و ماورای آنها چیزی وجود ندارد (لاخلاء و لاملا). نیز معتقد بودند چیزی نمی‌تواند از لای این افلاک عبور کند و کواکب حرکت ندارند، ولی چون فلک حرکت می‌کند آنها را با خود می‌گرداند. البته برخی دانشمندان آن زمان در تعداد افلاک با بطلمیوس مختصر اختلافی داشتند و عدد افلاک را بیش از این می‌دانستند، ولی در اصل با او موافق بودند و می‌گفتند نه فلک کلی و بیست و هفت فلک جزئی وجود دارد.

این نظریه به قدری در افکار مردم رسوخ کرده بود که کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت، به طوری که برخی از مفسران نیز تحت تأثیر این عقیده واقع شده بودند و می‌گفتند که مراد از «سبع سماوات» همان هفت فلک بطلمیوسی است و فلک ثوابت همان کرسی و فلک اطلس همان عرش است.

قرآن در مقابل این نظریه از هفت آسمان سخن گفته و به افلاک اشاره‌ای نکرده است.

دانشمندان آن زمان، ماه و خورشید را ثابت می‌دانستند، ولی قرآن با صراحت از حرکت ماه و خورشید سخن به میان آورده و فرموده است: وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (انبیاء: ۳۳)؛ «و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید، هر یک در چرخه‌ای شناورند». امروزه نیز در علوم جدید ثابت شده که ماه و خورشید در حرکت‌اند.^{۳۴}

بطلمیوس افلاک را غیر قابل خرق و التیام و جسمانی می‌دانست. ولی قرآن آسمان را از جنس دخان (گاز) و جسمانی دانسته و فرموده است: *ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ* (فصلت: ۱۱)؛ «سپس به آسمان پرداخت که به شکل دود بود». امروزه نیز این مطلب در علوم جدید ثابت شده است که آسمان‌ها از توده‌ گاز پدید آمده است، به این نحو که در ابتدای آفرینش، فضا پر از گاز داغ و متحرک بوده است و کم‌کم بر اثر فشار جوی متکاثر و متراکم شده و چون فشار مکان‌ها متفاوت و مختلف بوده است مجموعه‌ای از کرات با اشکال مختلف و متمایز از یکدیگر پدید آمده است.

علاوه بر این، قرآن به نکته‌ جدیدی اشاره کرده که در آن زمان در کیهان‌شناسی سابقه نداشت؛ فرموده است: *وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ* (ذاریات: ۴۷)؛ «و آسمان را به نیرو برافراشتیم و هرآینه ما تواناییم [یا گسترش‌دهنده‌ایم]». برخی مفسران، تأویل نامناسبی برای آیه بیان می‌کردند؛ مثلاً می‌گفتند مقصود آیه این است که آسمان وسعت دارد.^{۳۵} درحالی که خداوند می‌فرماید: ما الآن در حال وسعت‌دادن آسمان هستیم. دانشمندان متخصص درباره‌ سحابی‌ها می‌گویند: عالم ماده روز به روز وسیع‌تر می‌شود و به عبارت واضح‌تر در عالم هزاران بلکه میلیون‌ها کهکشان دیگر در فضای نامتناهی وجود دارد. تلسکوپ‌هایی قوی به وجود آمده که در فضای دور دست لکه‌های کوچکی را به صورت ابر دیده‌اند که این‌ها نیز از کهکشان‌ها هستند و سحابی نام دارند. دکتر هابل (هیئت‌شناس) نخستین کسی بود که ادعا کرد سحابی‌ها کم‌کم از ما دور می‌شوند و به آسانی می‌توان تشخیص داد که آنها با نسبت معینی به طرف محیط دایره حرکت می‌کنند و نتیجه گرفت که عالم ماده رو به وسعت می‌رود و مانند بادکنکی که باد می‌کنند، بزرگ‌تر می‌شود. این نظریه که بعداً ثابت شده، قابل تطبیق بر آیه است.^{۳۶}

صرف نظر از جهت تطبیق علوم جدید بر قرآن، ایستادگی قرآن در مقابل دانشمندان وقت و بیان نظریه جدید و با شهامت بیان داشتن آن، اعجاز و تحسین برانگیز است؛ به خصوص از زبان کسی که درس نخوانده و خواندن و نوشتن بلد نبوده است.

نمونه دوم: زوجیت

بشر تنها به زوجیت حیوانات و برخی گیاهان مانند درخت خرما معتقد بود. قرآن در آن زمان به زوجیت فراگیر در همه چیز تأکید کرده و فرموده است: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (ذاریات: ۴۹)؛ «و از هر چیزی دو گونه [که یکی جفت دیگری است] - آفریدیم، باشد که یاد کنید و پند گیرید». در گذشته که این نظریه ثابت نشده بود، برخی از مفسران این زوجیت را به موجودات زنده تخصیص یا تقیید می زدند، درحالی که بر اساس آیه نه تنها همه گیاهان و حیوانات دارای نروماده هستند، بلکه جمادات نیز از قانون زوجیت فراگیر پیروی می کنند. تعبیر «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ» دال بر این حقیقت است. در علم جدید نیز به اثبات رسیده است که حتی کوچک ترین واحد ماده به نام اتم از دو ذره ریز تر به نام الکترون (بار مثبت) و پروتون (بار منفی) تشکیل شده است. اکتشاف جدید دیگری می گوید این عالم با یک عالم دیگر جفت است که برای ما قابل درک نیست و این مطلب نیز با آیه موافقت دارد.

نمونه سوم: موج در اعماق دریاها

عواملی سبب ایجاد امواجی در سطح دریاها می شود که کشتی را به تلاطم می اندازد. در آن زمان می پنداشتند موج فقط در سطح دریاهاست و در اعماق دریاها موجی وجود ندارد. قرآن در قالب مثال فرمود: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» (نور: ۴۰)؛ «یا مانند تاریکی هایی است در دریایی ژرف و بسیار موج که پیوسته موجی آن را بپوشاند و بالای آن موجی دیگر است». بر اساس این آیه، در دریاهایی که دارای عمق است، دو موج یکی در سطح دریا و دیگری در عمق دریا وجود دارد. زیر

دریایی‌ها بهتر و روشن‌تر به این نکته رسیدند. این موضوع از نظر علم نیز به اثبات رسیده است.

نمونه چهارم: تلقیح ابرها

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (حجر: ۲۲)؛ «و ما بادها را باردارکننده فرستادیم، و از آسمان آبی فروفرستاده، شما را از آن سیراب ساختیم و شما ذخیره‌کننده و نگاهدار آن نیستید». در زمان‌های سابق تلقیح کنندگی باد، به این تفسیر می‌شد که باد، گرده برخی گیاهان نر را بر گیاهان ماده می‌پاشد و موجب بارورشدن آنها می‌شود. ولی با توجه به فرستادن باد و آمدن باران که در آیه مطرح شده است و تناسب میان باد و باران، به نظر می‌رسد آیه با تلقیح گیاهان ارتباطی ندارد، بلکه با تلقیح ابر مرتبط است؛ با این توضیح که ابرها دارای الکتریسیته منفی هستند و باد دارای الکتریسیته مثبت است و وقتی این دو به هم می‌رسند، ابرها بارور و باران تولید می‌شود.

نمونه پنجم: زندگی جمعی حیوانات

در آن زمان می‌پنداشتند حیوانات به صورت انفرادی زندگی می‌کنند. قرآن مجید زندگی حیوانات را اجتماعی دانست؛ یعنی آنها نیز همانند انسان‌ها به همکاری با هم‌نوعان خود نیاز دارند: وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أُمَّتًا لَكُمْ... (انعام: ۳۸)؛ «و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که به دو بال خویش ببرد مگر آنکه گروه‌هایی مانند شمایند». علم نیز بر این مسئله صحه گذاشت و دانشمندانی مانند داروین و موریس مترلینگ در ضمن مطالعات خود متوجه شدند که برخی حیوانات تشکیلات منظم‌تری دارند و حتی برخی از حیوانات باهم گفت‌وگو می‌کنند و حیوانات برای فهماندن مطالب خود حرکات خاصی دارند، حتی مورچه صدا دارد؛ بر خلاف نظریه‌های پیشین که حیوانات را موجوداتی خودکار و بدون فکر تصور می‌کردند. البته

ما در مقام اثبات فکر یا نفی آن برای حیوانات نیستیم، بلکه فقط ادعا این است که قرآن می‌گوید حیوانات اجتماعی زندگی می‌کنند و تصریح به این مطلب در آن زمان، بدون اتکا به وحی ممکن نیست.

نمونه ششم: خلقت انسان

پیش‌تر در باره خلقت انسان باورهای دیگری وجود داشت، ولی قرآن خلقت انسان را از «علق» دانسته و چنین بیان کرده است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (علق: ۲)؛ واژه «علق» در لغت به معنای زالوست.^{۳۷} در علوم تجربی به اثبات رسیده که منی مرد، حاوی سلول جنسی ریزی به نام اسپرم است که از نظر عمل تا حدی مانند زالوست که یکی از اینها بر اثر عمل زناشویی در تخمک زن وارد می‌شود و با اوول ترکیب یافته، نطفه منعقد می‌شود.

و نکته آخر اینکه تطبیق آیات قرآنی بر علوم جدید از دو جهت، معجزه بودن قرآن را اثبات می‌کند: اول اینکه قرآن حقایق یاد شده را چهارده قرن قبل طرح کرده که در آن زمان به اثبات نرسیده بود و علوم امروزی از آن پرده برمی‌دارد. دوم اینکه عقیده دانشمندان آن زمان خلاف عقیده قرآن بود و قرآن با شهادت بر باور جدید پافشاری نمود.

نتیجه‌گیری

حاصل تفسیر و توضیح آیات ۲۱ الی ۲۴ سوره بقره از این قرار است:

۱. راه به دست آوردن تقوا، عبادت است که سرلوحه دعوت تمام پیامبران الهی می‌باشد. هر انسانی نسبت به خدا به معنای واقعی کلمه عبد است و خداوند به تمام معنی رب اوست؛ زیرا مالک وجود، افعال و تمام شئون اوست.

۲. عبادت موجودات عالم تکوینی است و هر اثری از هر موجودی صادر شود، از آثار مملوکیت اوست. البته در میان موجودات، انسان با علم و اراده، خدا را بندگی می‌کند و کمال او هم در همین بندگی اختیاری است.

۳. با توجه به ملازم بودن عبادت با برخورداری از شعور، نسبت عبادت همه موجودات عالم به خداوند متعال مجازی است و یا چگونگی عبادت موجودات برای ما مشخص نیست.

۴. دستور به عبادت با توصیف خداوند به رب و خالق مدلل شده و ربوبیت بت‌ها و احبار و رهبان و غیر خدا نفی شده است.

۵. زمین به گونه نرم و هموار آفریده شده است که مناسب زندگی انسان باشد و آسمان نیز به سان ساختمان عالم است که زمین چون بستری در آن گسترده است. آسمان مبدأ آب است و آب مبدأ اصلی گیاهان و روزی‌هاست و با توجه به این نعمت‌ها که حیات و بقای انسان بدان وابسته است، خداوند انسان را از شریک و مثل قرار دادن برای خدا منع کرده است. جمله «و ائتم تعلمون» در انتهای آیه ۲۲ حالیه است و بر این مطلب دلالت دارد که اندک دانشی کافی است تا برای خدا شریک قرار ندهید و شما آن را دارید.

۶. در فرق میان «انزال» و «تنزیل» نظر صحیح این است که انزال فقط بر اصل نازل کردن (متعدی نزول) دلالت دارد و در مفهوم آن دفعی یا تدریجی بودن و وحدت یا کثرت نهفته نیست، ولی در تنزیل به مناسبت صیغه «تفعیل» معنای کثرت (و نه تدریج) لحاظ شده است یا اینکه انزال و تنزیل هر دو متعدی نزول و از قبیل مترادفان‌اند. بنابراین، نظر برخی مفسران که تنزیل را به معنای نزول تدریجی و انزال را به معنای نزول دفعی دانسته‌اند، پذیرفته نیست.

۷. آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره ضمن تحدی، بر اعجاز قرآن دلالت دارد و با عبارت «وَلَنْ تَعْلَمُوهُ» مخاطبان را به شدت تحریک می‌کند. ترس و امید دو عامل از عوامل

ایجاد انگیزه برای ایمان آوردن در انسان است. جمله «فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» منکران را از عذاب آتش می ترساند؛ آتشی که هیزمش خود مردم و سنگ‌ها هستند و خاموش کردن آن به هیچ وجه ممکن نیست.

۸. طبق عبارت «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» جهنم برای کافران آماده شده و الآن موجود است. از سوی دیگر طبق عبارت «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» آتش جهنم، به وسیله انسان‌ها ایجاد می شود؛ بنابراین نباید الآن موجود باشد. از این شبهه دو جواب می توان داد: یا مراد از وجود جهنم، وجود بالفعل ظرف و محل آن است. یا بر اساس تجسم اعمال، جهنم و آتش آن همین حالا در باطن انسان‌ها موجود است و آیات و روایاتی مؤید این وجه می باشد. این دو آیه از آیات تحدی و دال بر از سوی خدا بودن قرآن است و اثبات می کند که قرآن معجزه است و بشر هر اندازه که توان داشته باشد نیز نمی تواند سوره‌ای همانند آن را بیاورد.

۹. معجزه کار خارق العاده‌ای است که به علل طبیعی بستگی ندارد و کسی قادر به آن نیست و ابزار آن دست بشر نیست و مقرون به ادعای نبوت است و با سحر و عمل مرتاضان فرق دارد. معجزه هیچ گاه تحت تأثیر علل دیگر (مادی و معنوی) قرار نمی گیرد. نیز قابل تعلیم و تعلم نیست. به علاوه، اثرش قطعی است؛ بر خلاف سحر و عمل مرتاضان. همچنین «کرامت» به عنوان امر خارق العاده‌ای که از اولیای الهی به واسطه توجه به خدا، قدرت و اذن الهی صادر می شود غیر از معجزه است و فرقی با معجزه این است که مقرون به ادعای نبوت نیست.

۱۰. علت معجزه خداوند یا انبیا با اذن خدا هستند و انبیا علت مباشر آن و خداوند علت با واسطه آن است. و واسطه معجزه مباشر باید با خدا ارتباط داشته باشد و با اذن خدا آن را ایجاد کند و این کار تنها از پیامبران برمی آید. البته گرچه تمام افعال عادی انسان به اذن خداست و اذن داشتن به معجزه اختصاص ندارد، ولی کارهای عادی انسان در اختیار انسان است، اما معجزه بدون توجه خدا ممکن نیست انجام شود.

۱۱. قرآن کریم از وجوه و جهات مختلف معجزه است؛ از جمله از جهت: الف) نظم و اسلوب منحصر به فرد؛ ب) هماهنگی و نداشتن اختلاف؛ ج) امی بودن آوردنده؛ د) محتوا و مضمون. قسم اخیر نیز جهات مختلفی دارد: ۱. از جهت خبر دادن از امور غیبی؛ ۲. از جهت اشمال بر قوانین و مقررات سعادت آفرین؛ ۳. از جهت اشمال بر حقایق علمی مختلف در زمینه کیهان‌شناسی، زوجیت موجودات، خلقت انسان و ...

پی‌نوشت‌ها

۱. قال صلی الله علیه وآله: العبادة عشرَةٌ أجزاء تسعة اجزاء فی طلب الحلال (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۹ و ۱۸؛ تاج‌الدین شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۳۹).
۲. خلیل ابن احمد فراهیدی، ترتیب کتاب العین، ذیل ماده فرش (الفراش: مصدر فرش یفرش. فرشت الفراش: بسطته، و الارض: فراش الانام).
۳. همان ذیل ماده ندد (الند: ما كان مثل الشيء یضاده فی اموره).
۴. ابن‌اثیر الشیبانی، النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ذیل ماده ندد (الند، لایقال الا للمثل المخالف المناوی)؛ زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۹۵ (الانداد جمع ندّ بالکسر و هو مثل الشيء الذی یضاده فی اموره، و یناده ای یخالفه).
۵. آیه محل بحث.
۶. أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (نبأ: ۶).
۷. اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً (غافر: ۶۴).
۸. أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (مرسلات: ۲۵).
۹. آیه محل بحث و نیز سوره غافر آیه ۶۴.
۱۰. وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا (نبأ: ۱۲).
۱۱. وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا (انبیاء: ۳۲).
۱۲. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۶.
۱۳. رک: محمد بن عمر فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۱۲.

۱۴. رک: محمد حسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۱۵.
۱۵. رک: محمد تقی مصباح، *قرآن شناسی*، ج ۱، ص ۱۰۲.
۱۶. رک: همان، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۳.
۱۷. رک: همان ج ۱، ص ۱۰۳.
۱۸. ابولقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ذیل ماده شهید.
۱۹. همان، «حجر» به «حجاره» و «احجار» جمع بسته می شود که اولی جمع کثرت و دومی جمع قلت است.
۲۰. محمد بن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، ماده وقد (و کل ما أوقَدتْ به، فهو وقُود).
۲۱. رک: محمود بن عمر زمخشری، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، ج ۱، ص ۹۷ / عبدالله بن عمر بیضاوی، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، ج ۱، ص ۵۷ / علی بن حسین عاملی، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، ج ۱، ص ۸۴.
۲۲. این قانون کلی انبیا و اولیای الهی را نیز در بر می گیرد، ولی آنان ضرر را در دوری از قرب خدا و نفع را در قرب خدا می دانند.
۲۳. محمد بن عمر فخرالدین رازی، *التفسیر الکبیر*، ج ۲، ص ۳۵۳.
۲۴. رک: محمد تقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ج ۲ ص ۱۷۷. فلاسفه از عالم برزخ به «عالم مثال» تعبیر می کنند که عالمی میان عالم عقل و عالم ماده و طبیعت است (سید محمد حسین طباطبائی، *نهایة الحکمه*، ص ۳۲۱).
۲۵. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۵۰۶، باب التسییح والتهلیل والتکبیر.
۲۶. فرد موثقی می گفت برادرم به هندوستان رفته بود. کسی او را صدا می زد سرش را برمی گرداند، می بیند مرتاضی است که در کنار راه نشسته است. برادرم مطالبی از مرتاض می پرسد که سؤال آخرش درباره خانواده خودش بود. مرتاض در جواب می گوید: مادرت در اتاق نشسته است، بچه ای در خانه شما کوزه را شکسته است. برادرت در شهری نورانی است و امشب تأثیراتی در زندگی او حاصل می شود. او آن تاریخ را ثبت می کند و وقتی برمی گردد به ایران، می بیند هرچه گفته بود درست است. برادرش در مشهد معمم شده بود.
۲۷. یکی از یزیدی ها می گفت با قافله ای از یزد به مشهد می رفتیم. من کتاب دعایم را در خرائق جا گذاشتم، و متوجه نشدم تا وقتی که با شیخ حسن علی اصفهانی به حرم می رفتیم، متذکر شدم. وقتی با شیخ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: تو برو حرم، من می روم و می آورم و فوری رفت و آورد. من با تعجب به شیخ خیره شده بودم، چون مرا در حال تعجب دید، برای اینکه باور کنم، گفت: الآن در منزل شما بستگان مشغول خوردن چایی هستند، فلانی می خواهد یک حبه قند را که روی زمین است، بردارد. این آن حبه قند است و حبه قند را به من داد و گفت آنها الآن دنبال این می گردند ولی پیدا نمی کنند. من تاریخ آن روز را ثبت کردم. وقتی به یزد برگشتم، از اتفاق آن روز پرسیدم، همان گونه بود که شیخ خبر داده بود.
۲۸. برای تفصیل مطلب درباره ضرورت، حقیقت، قلمرو و جوه اعجاز قرآن رک: محمد تقی مصباح یزدی، *راه و راهنما شناسی*، ص ۵۷-۱۳۱ و نیز، همو، *قرآن شناسی*، ج ۱ ص ۲۰۰-۳۰۰.
۲۹. رک: سید احمد خان هندی، *تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان*، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، مقدمه و ص ۸۸-۱۱۹. وی جوئیدن آب از ضرب عضای موسی در آیه ۶۰ سوره بقره را به یافتن چشمه هایی در بالای کوهستان (با تأویل ضرب به حرکت و حجر به کوهستان) دانسته است (همان، ص ۱۳۰ و ۱۳۱).
۳۰. برای تفصیل بیشتر درباره دیدگاه اشاعره رک: فخر رازی، *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین*، ص ۱۵۷ و قاضی ابوبکر باقلانی، *الانصاف فیما يجب اعتقاده و لا يجوز الجهل به*، ص ۶۱.

۳۱. معلول مادی نیازمند علت مادی و غیر مادی است؛ تنها، علت مادی برای تحقق آن کافی نیست. مانند وجود آدم که گرچه مادی است، بدون علت غیر مادی امکان تحقق ندارد؛ هم ماده لازم دارد و هم علت غیر مادی که این دومی در اختیار بشر قرار نگرفته است.

۳۲. برای تفصیل مطلب: ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، *قرآن شناسی*، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۳۴.

۳۳. برای توضیح بیشتر ر.ک: همان، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۷۱.

۳۴. مشابه این تعبیر در آیه ۴۰ سوره یس آمده است.

۳۵. برای نمونه ر.ک: محمد بن عمر فخرالدین رازی، *التفسیر الکبیر*، ج ۲۸، ص ۱۸۸.

۳۶. ر.ک: احمد امین، *التکامل فی الاسلام*، المجلد الثانی، الجزء الثالث ص ۶۵-۷۳؛ محمدجواد مغنیه در کتاب *التفسیر المبین*، ص ۶۹۵ به نقل از احمد امین این نکته را متذکر شده است.

۳۷. العلق: شیء أسود يشبه الدود يكون بالماء فإذا شربته الدابة تعلق بحلقها (احمد بن محمد، فیومی، *المصباح المنیر*، مادة علق).

منابع

- ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، بيروت، دار صادر، بی تا.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، با تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیة، ۱۴۱۶ ق.
- زمخشری، محمود، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الكتاب العربی، ط. ۳، ۱۴۰۷ ق.
- شعیری، تاج الدین، *جامع الاخبار*، قم، رضی، ۱۳۶۳ ش.
- شبیبانی، ابن اثیر، *غریب الحدیث و الاثر*، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
- طباطبائی، سید محمد حسین، *نهاية الحكمة*، قم، موسسه نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسین، بی تا.
- *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ط. ۳، ۱۳۹۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
- عاملی، علی بن حسین، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، ط. ۳، بی تا.
- *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین*، بیروت، دار الفكر اللبناني، ۱۹۹۲ م.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد، *ترتیب کتاب العین*، قم، اسوه، ۱۴۱۴ ق.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم، دار الهجرة، ط. ۲، ۱۴۱۴ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ط. ۴، ۱۳۶۵ ش.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ ق.
- مصباح، محمدتقی، *قرآن شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷ ش.
- *راه و راهنما شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ دوم، ۱۳۷۹ ش.
- مصباح، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، سازمان تبلیغات اسلامی، چ چهارم، ۱۳۷۰ ش.
- مغنیه، محمدجواد، *التفسیر المبین*، قم، بنیاد بعثت، بی تا.
- هندی، سید احمد خان، *تفسیر القرآن و هو الهدی و الفرقان*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران، محمدحسن علمی، بی تا.
- احمد امین، *التکامل فی الاسلام*، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- باقلانی قاضی ابوبکر بن طیب، *الانصاف فیما يجب اعتقاده و لا يجوز الجهل به*، قاهره، مکتبه الخانجی، ج ۳، ۱۴۱۳ ق.